**جلسه 82**

**دو‌‌‌شنبه - 23/12/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به لیالی مقمره یک نکته‌ای باقی مانده عرض کنم:

**اشکال مرحوم فاضل به استدلال به روایت علی بن مهزیار بر تفصیل در لیالی مقمره به دو قرینه تقابل بین فجر و تبین و قرینه مقارنت بین شب‌های ابری و شب‌های مهتابی**

بعضی از تلامذه امام در کتاب تفصیل الشریعة کتاب الصلاة بحث لیالی مقمره را که مطرح کردند به امام اشکال کردند گفتند همین روایت علی بن مهزیار قرینه است بر خلاف فرمایش امام. دو تا قرینه ذکر کردند. یکی این‌که در این روایت سائل فجر را غیر از تبین قرار داد و خود امام علیه السلام هم این مطلب را تایید کرد. سائل گفت و الفجر لایتبین، این ظاهر در این است که و الفجر قد یتبین و قد لایتبین، ‌در لیالی مقمره الفجر لایتبین. فجر چه بسا هست ولی تبین نمی‌شود. امام هم فرمود الفجر هو الخیط الابیض فلاتصل الفجر حتی تبینه. بین فجر و تبین فرق گذاشت. پس صحیح نیست بگوییم فجر همان تبین است. تبین طریق است به فجر. قرینه ثانیه این است که امام در شب‌هایی که ابری است که مسلم جواب این‌که لاتصل حتی تبینه بیان حکم ظاهری است، در شبی که ابری است امام فرمود نماز نخوان تا تبین کنی فجر را و یقینا این حکم ظاهری است بلاکلام چون ابر که مانع از طلوع فجر نیست مانع از احراز آن است آن وقت با یک کلام هم راجع به شب‌های ابری هم راجع به شب‌های مهتابی که بگویند لاتصل الفجر حتی تبینه این عرفی است که ما بگوییم نسبت به شب‌های ابری حکم ظاهری است ولی نسبت به شب‌های مهتاب حکم واقعی است؟ این عرفی نیست.

**پاسخ:**

به نظر ما این اشکال به امام وارد نیست. البته ما قبول کردیم که این روایت دلالت بر فرمایش امام نمی‌کند فی حد ذاته ولی این‌که ما بگوییم دلالت این روایت ظاهر است در رد نظر امام، نخیر. هیچ ظهوری ندارد در رد نظر ایشان. چرا؟‌ برای این‌که قرینه اولی که ایشان ذکر کرد، خلط شده بین تبین به معنای تمیز و تشکل سپیدی صبح در افق که تعبیر می‌‌کنند امام از آن الامتیاز النفس الامری و بین تعبیر حتی تبینه، تبین للمکلف. این دو با هم فرق می‌‌کنند. آنی که امام می‌‌فرمایند که در لیالی مقمره محقق نمی‌شود مگر با تاخیر، ‌تبین به معنای تمیز نفس الامری است که واقعا هم همین است. یعنی در شب‌های مهتاب افق شرقی مثل بقیه آسمان روشن است در کل شب و خورشید افق شرقی را روشن‌تر نکرد و لذا صحیح است که بگوییم در افق تبین نشد بیاض النهار، خیط ابیض. این فرق می‌‌کند با آن تبین به معنای انکشاف للمکلف. و هیچ قرینه‌ای ما نداریم در روایت که بین تبین به معنای اول که تمیز نفس الامری است و طلوع فجر فرق گذاشته شده است. چون سائل گفت که در لیالی مقمره الفجر لایتبین حتی یحمر، ‌فجر آشکار نمی‌شود خب این دلیل بر این نیست که فجر هست، نه. فجر لاینکشف لنا، ‌این درست است اما این‌که فجر وجود دارد حتما، همان زمانی که در روزهای قبل موجود می‌‌شد امروز هم موجود شده است و تمیز نفس الامری دارد؟ نه، ‌از روایت علی بن مهزیار این فهمیده نمی‌شود. تبین به معنای تبین لنا؟ انکشاف لنا؟ بله، این حکم ظاهری است، ‌این طریق است. این غیر از آن تبینی است که در کلام امام است. تبین در کلام امام یعنی امتیاز نفس الامری، یعنی کون الشیء‌ بحیث یکون قابلا للتبین و در لیالی مقمره ادعا این است و درست هم هست که آن افق شرقی قابل تبین نیست. چرا؟ برای این‌که از اول شب آنقدر افق روشن بوده است که این خورشید هیچ تاثیری در روشن‌تر شدن افق نگذارد.

و حاصل الاشکال بر صاحب کتاب تفصیل الشریعة این است که در روایت بین فجر و تبین للمکلف به معنای انکشاف للمکلف بله فرق گذاشته شده است، ‌این درست است اما امام که نمی‌گویند فجر مساوی است با انکشاف للمکلف، فجر مساوی است با امتیاز نفس الامری سپیدی صبح از سیاهی آن. تعبیر ایشان این است که الامتیاز نفس الامری. و این حرف درستی است. انصافا حرف درستی است.

و اما آن قرینه دوم ایشان ‌که فلاتصل الفجر حتی تبینه هم جواب است از شب‌های ابری هم جواب است از شب‌های مهتاب، در تفصیل الشریعة گفته‌اند که نسبت به شب‌های ابری که قطعا حکم ظاهری است پس نسبت به شب‌های مهتاب هم اگر بخواهد حکم واقعی باشد این خلاف ظاهر است، پس باید هر دو حکم ظاهری باشند، چه اشکالی دارد آقا که امام وظیفه فعلیه مکلف را در این روایت بیان کردند؟ تا منکشف نشود برای تو طلوع فجر، حتی تبینه، تا برای تو منکشف نشود طلوع فجر وظیفه فعلیه‌ات این است نماز صبح نخوانی، اما این وظیفه فعلیه گاهی بخاطر حکم ظاهری است، در موارد شب‌های ابری، گاهی نه، واقعا هم حکم تغییر پیدا کرده است [در] شب‌های مهتاب. قابل جمع است در هر دو. وظیفه فعلیه‌ات اعم از ظاهریه و واقعیه این است که منکشف بشود برای تو طلوع فجر تا بعد بتوانی نماز صبح بخوانی. اما این وظیفه فعلیه گاهی متاثر است از حکم ظاهری، گاهی متاثر است از حکم واقعی در لیالی مقمره.

مثل این می‌‌ماند که شما بگویید آقا! گاهی یک خمری است، ‌ما حس شامه‌مان مشکل پیدا کرده نمی‌توانیم تشخیص بدهیم سرکه شده یا نه چون از حس شامه گاهی انسان می‌‌فهمد، بعضی روستایی‌ها بو می‌‌کشند می‌‌گویند این دیگه سرکه شده. می‌‌گوید سرما خوردم حس شامه‌ام کار نمی‌کند نمی‌دانم این سرکه شده یا نه. و گاهی هم سالمم اما یک تغییرمّایی کرده با ابزارهای علمی می‌‌شود تشخیص داد یک مقدار تغییر کرده، بوی سرکه گرفته، جواب بدهند که لاتشربه حتی تبینه انه صار خمرا، خلاف ظاهر است؟ نسبت به آن فرض اول که مشکل در حس شامه است حکم ظاهری است، ‌استصحاب عدم کونه خلا، نسبت به آن فرض دوم حکم واقعی است که تا خل عرفی نشود هنوز نجس است. خل لابراتواری و آزمایشگاهی کافی نیست. این چه اشکال دارد؟ لاتشربه حتی تبین انه صار خلا.

این اشکال در تفصیل الشریعة به امام در این حد اگر بود که این روایت علی بن مهزیار ظاهر نیست در فرمایش امام، این مهم نبود چون امام استدلال می‌‌کند به اطلاقات. این روایت را به عنوان تایید ذکر کرده. تا این مقدار ما مشکل نداشتیم. خودمان هم این را می‌‌گوییم. و اما این‌که بگوییم دلالة هذه الروایة ظاهرة فی ابطال التفصیل بین لیالی المقمرة و غیر المقمرة، نه، این مطلب تمام نیست.

بله ما عرض کردیم که اگر مناسبت حکم و موضوع را مطرح کنیم که آقا! بقائا، خوب دقت کنید! یک تقریب جدیدی می‌‌خواهم بگویم، بقائا این سپیدی صبح مستند است به دو چیز عرفا، مستند است به ضوء قمر و قرب شمس به حیثی که هر کدام اگر از بین برود دیگری سر جای خودش تاثیر می‌‌گذارد. مثل داعیین مستقلین. شما داعی قربی داشتی روز جمعه بروی غسل جمعه کنید، بعد یک داعی مستقل هم پیدا کردید بخاطر گرمی هوا که آب‌تنی کنید، حالا می‌‌روید داخل آب سر، هم تحت تاثیر آن داعی قربی هم تحت تاثیر داعی نفسی. مشهور می‌‌گویند این غسل صحیح است و لو تحت تاثیر داعیین مستقلین است، احدهما قربیٌّ. اینجا هم بقائا این سپیدی صبح اگر عرف ملتفت بشود به این‌که هیچ فرقی با شب‌های دیگر ندارد خورشید، ‌نزدیک شده است به افق، اگر یک لحظه هم ماه‌گرفتگی بشود این سپیدی صبح تحت تاثیر خورشید آشکار می‌‌شود این منشأ می‌‌شود این سپیدی صبح تحت تاثیر دو عامل است در آن افق شرقی، عامل ماه و عامل نزدیک شدن خورشید. و ما خالی از وجه نمی‌دانیم بخاطر این تقریب که مناسبت حکم و موضوع است که بگویید همین مقدار کافی است.

و لکن این یک نوع ادعایی است، مصادره‌ای است در مقابل فرمایش محقق همدانی و امام که می‌‌گویند عرفا در شب‌های مهتاب تغییری در افق ایجاد نشد که این هم حرف درستی است، تغییر ایجاد نشد، سفید بود هوا کل شب، سفیدتر نشد. و اگر استظهار ما از ادله این باشد که در هنگام صبح انشقاق یعنی رنگش عوض بشود افق شرقی خب واقعا رنگش عوض نشده است. فقط این مناسبت حکم و موضوع مانع می‌‌شود که ما موافق بشویم با محقق همدانی و امام ولی احتیاط ما سر جای خودش محفوظ است.

[سؤال: ... جواب:] ما هم می‌‌گوییم اگر حاصل شدن تغییر موضوع حکم باشد تغییر حاصل نشده است، واقعا حاصل نشده است. و لکن لایخلو من وجه که بگوییم مناسبت حکم و موضوع می‌‌گوید همین مقدار کافی است که کل من الشمس و القمر یصلحان و علتان مستقلتان برای این سپیدی در افق شرقی. بله، چون این سپیدی افق شرقی از شب تحت تاثیر ضوء قمر بود، دیگر شمس هیچ تاثیری در زیاد شدن این سفیدی افق شرقی فعلا نگذاشته است.

[سؤال: ... جواب:] ما در مورد افق شرقی می‌‌گوییم مناسبت حکم و موضوع لایخلو من وجه که این باشد. ما که ادعا نکردیم عرفا صدق می‌‌کند تغییر تا نقض کنید به جاهای دیگر. ... حالا مرز بین استحسان و استظهار یک مقدار ظریف است. برای چی ما می‌‌گوییم الاحوط رعایة التاخیر فی لیالی المقمرة؟ برای این‌که همین مشکل را داریم که مبادا این حرف‌ها، این مناسب‌های حکم و موضوع به حد استظهار عرفی نرسد. و الا اگر جازم بودیم به استظهار عرفی که مثل مشهور می‌‌گفتیم.

**فروعات مستحدثه**

**فرع اول: مناطق قطبی**

راجع به فروع مستحدثه، اولین فرع نماز در مناطق قطب هست. آن نود درجه قطب که مرکز قطب است، آنجا حدودا شش ماه یا دقیقا بگوییم شش ماه شب است شش ماه روز. حالا آنجا را حساب می‌‌کنیم.

صاحب عروه چهار نظر را ذکر کرده.

نظر اول که نظر خودش است می‌‌گوید رعایت بکنیم بلاد متعارفه را. بلاد متعارفه را رعایت کنیم و در بیست و چهار ساعت نمازمان را بر اساس بلاد متعارفه تنظیم کنیم.

حالا این‌که چه دلیلی دارد ملاحظه بلاد متعارفه با این‌که انما علیک مشرقک و مغربک. این یک اشکال به صاحب عروه که دلیل بر این چیست که ما بلاد متعارفه را حساب کنیم.

و انگهی خب بلاد متعارفه هم به لحاظ خط عرض و هم به لحاظ خط طول یک نواخت نیستند. هم به لحاظ خط عرض و هم به لحاظ خط طول یک نواخت نیستند. هم به لحاظ خط عرض بلاد متعارفه همین الان بعضی جاها یازده ساعت روز است سیزده ساعت شب است مثلا، بعضی‌ جاها بر عکس، بعضی‌ها در خط استواء حدودا دوازده ساعت روز است دوازده ساعت شب، ‌بعضی از بلاد متعارفه که از خط استواء دورتر می‌‌شوند، هفت ساعت روز است، بقیه‌اش شب، همین الان، ‌بعضی جاها هم هفت ساعت شب است بقیه‌اش روز. همین‌جور کلی گفتن معیار بلاد متعارفه است، ‌این مشکل را حل نمی‌کند. این به لحاظ خطوط عرض یعنی خط استواء و دوری و نزدیکی به آن. و همین‌طور به لحاظ خطوط طول. خب بلاد متوسطه، زمین دارد می‌‌چرخد، هر آن یک جا طلوع آفتاب است، یک جا غروب آفتاب. خب بلاد متوسطه که حتی در خطوط عرض در فاصله با خط استواء مثل ایران هستند، سی و پنج درجه دور کره زمین همین‌جوری هی هر آن، طلوع شمس می‌‌شود بر یک جا، ‌هی می‌‌رود جلو، می‌‌چرخد. معیار کجاست؟ طلوع شمس کجا؟ زوال شمس کجا؟ معیار نداد ایشان. حتی برای مطلب بدون دلیل هم معیار نداریم.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق اذا طلع الفجر یجب صلاة الفجر، ‌اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر، در قطب قرآن الفجری نیست، دلوک الشمسی نیست، ‌ارجاع می‌‌دهید این بنده‌های خدا را به بلاد متعارفه، وجهش چیه؟ ... خطاب شامل‌شان نمی‌شود، حکم دیگری صادر کنید، بدون دلیل ارجاع ندهید این‌ها را به بلاد متعارفه. مثلا بگویید حرام است رفتن به مناطق قطب و یا اگر می‌‌دانید نماز ساقط نمی‌شود دلیل نداریم رجوع کنیم به بلاد متعارفه.

قول دوم این است که بگوییم اصلا در مناطق قطب تکلیف ساقط است چه به نماز چه به روزه. نسبت به نماز و روزه کالبهائم هستند. حق‌شان هست، اینقدر سختی می‌‌کشند. چرا؟ برای این‌که لیل و نهاری ندارند. اذا طلع الفجر فصل صلاة الفجر. خب مثل اذا استطعت فحج. این آدم‌های فقیر هیچوقت حج نمی‌روند شرط الاستطاعة را ندارند. خب مناطق قطب هم نماز صبح نمی‌خوانند چون طلوع فجر ندارند زوال شمس ندارند. اما روزه آن هم همین‌طور است. شهر رمضان دارند اما صم فی نهار شهر رمضان، نهار ندارند.

صاحب عروه گفته این بعید است. حالا چرا بعید است، لابد دینی که در آن، نماز و روزه نباشد که دین نیست. که این را بعدا در کلام آقای خوئی مطرح می‌‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] نه شب است نه روز.

احتمال سوم احتمالی است که امام فرمود اقرب الاحتمالات. گفت روزه ندارند، درست است. چون اصلا شش ماه روز که نمی‌شود روزه باشد اما نماز دارند خب نماز آن‌ها هر سال پنج تا است. روزشان شش ماه طول می‌‌کشد شب‌شان هم شش ماه. قضیه حقیقه است دیگه. فی کل یوم و لیلة خمس صلوات. یوم و لیله آن‌ها این‌جور است دیگه. زوال یعنی منتصف النهار، ‌در این شش ماه نصفش را می‌‌گیریم سه ماه مثلا، ‌مؤذن بعد از سه ماه تازه اذان ظهرشان را می‌‌گوید، سه ماه بعد هم نماز مغرب را می‌‌گوید. چه اشکال دارد؟ کل یوم و لیلة در مورد آنها این‌جور است.

صاحب عروه فرموده این هم بعید است. درست هم هست. چون واقعا اصلا این شش ماه روز مجازی است، این‌که روز نیست، ظاهر نهار و لیل همان نهار و لیلی است که جزئی از سنه است نه این‌که تمام السنة باشد این لیل و نهار. ولی امام فرموده این اقرب الاحتمالات است.

یک نکته بگویم:

امام فنی بحث کرده، ‌فقط راجع به نماز این را می‌‌گوید ها! می‌‌گوید اطلاق یوم و لیلة قضیه حقیقیه است شامل این اهالی قطب می‌‌شود شش ماه روز است شش ماه شب، خود شما الان دارید می‌‌گویید که شش ماه روز است شش ماه شب، امام می‌‌گوید این مجاز است؟ خب اگر مجاز نیست خب اطلاقات هم می‌‌گوید کلّفهم فی کل یوم و لیلة خمس صلوات. ولی در سایر احکام امام می‌‌گوید آن‌هایی که مقدار زمان در آن اخذ شده، و لذا علامتش این است که تلفیق می‌‌کنیم در آنها، مثل سه روز حیض، سه روز حیض کمتر نیست و لو ملفق از ظهر امروز تا ظهر سه روز بعد، ظهر روز چهارم می‌‌شود سه روز کامل، در قطب هم همین مقدار را حساب می‌‌کنیم یعنی هفتاد و دو ساعت. خیار حیوان. یک وقت طمع نیفتید بخاطر، زبان حال امام است دیگه، به قول آن بنده خدا می‌‌گفت، هر چی می‌‌گفت امام هم این را گفتند می‌‌گفتیم کی امام را گفته خب حالا نگفته بعدا می‌‌گوید. زبان حال امام این است که می‌‌گوید یک وقت به طمع نیفتید ها! نماز را گفتم در سال پنج تا، می‌‌روید یک جوجه از طرف می‌‌خرید سه شانه روز من خیار حیوان دارم، سه سال، این خیار حیوان طول بکشد، نه دیگه، آنجا چون تلفیقی است به اندازه هفتاد و دو ساعت. اقامه عشرة ایام، دویست و چهل ساعت. یا راجع به عده. عده هم اگر حیض می‌‌بیند که هیچ، عده متعه دو تا حیض است خب دو تا حیض بشود دیگه، عده طلاق سه تا طهر است، خب آن مشکلی نیست. ولی آن‌هایی که عده با ایام و اشهر است مثل عده وفات چهار ماه و ده روز، عده طلاق زنی که خون نمی‌بیند سه ماه، خب آنجا تلفیقی هم چون کافی است، حساب کنید، سه ماه مثلا نود روز حدودا حساب کنید، نود روز ضرب در بیست و چهار کنید مشخص می‌‌شود دیگه. ایشان در حقیقت فرمودند می‌‌شود ربع سنه. سه ماه ربع سنه می‌‌شود دیگه. چون آنجا مقدار کافی است و لو به نحو تلفیقی.

امام فرموده بله، می‌‌ماند بیتوته با زن. این موضوعش لیل است. ولی احتمال ندارد که بگوییم شش ماه باید پیشش بیتوته کنید، شش ماه حقش است که با او باشید. این‌که محتمل نیست. این را هم بگوییم حق بیتوته ندارد این زن قطبی خب این‌که خلاف حقوق بشر است. پس چی بگوییم؟ ظاهر عرفی این است که مقدار زمان. مثلا شب دوازده ساعت است آنجا به اندازه دوازده ساعت پیشش بماند.

[سؤال: ... جواب:] در تلفیق این‌طور نبود. ... در مناطق قطب که نمی‌توانیم بگوییم طلوع فجر تا غروب روز دهم، ‌آنجا باید حکم تلفیق را بار کنیم یعنی بگوییم دویست و چهل ساعت، ‌اقامه عشرة ایام.

اشکال این قول سوم که قول، تعبیر امام این است که اقرب الاحتمالات است این است که خلاف ظاهر عرفی یوم و لیل است. ظاهر عرفی یوم و لیل آن است که جزء السنة است نه تمام السنة.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر یوم آن یومی است که با حرکت وضعی زمین حاصل می‌‌شود نه با حرکت انتقالی زمین. به او عرفا روز نمی‌گویند. روز و شب که خدا خطاب کرد به مردم این نبود، ‌این شش ماه روز شش ماه شب نبود انصافا.

قول چهارم که صاحب عروه ذکر می‌‌کند می‌‌گوید آن‌که بگوییم معیار آن بلد سابقش است. اهل کجایی؟ می‌‌گوید بنده از شهر مقدس قم آمدم در این مناطق قطب برای ارشاد اسکیموها می‌‌گویند خب ببین قم افقش چه جور بود. یکی دیگه می‌‌گوید من از کابل آمدم، یکی می‌‌گوید من از آفریقا آمدم.

[سؤال: ... جواب:] این‌هایی که از جای دیگر می‌آیند.

خب این هم که صاحب عروه می‌‌گوید یحتمل. انصافا این احتمال هم ضعیف است دیگه. آخه چه دلیلی دارد. قبلا اهل قم بود چه ربطی دارد به الان؟ باید الان ببینیم حکمش چیست؟ موضوع عوض شده است، موضوع این است که الان طلوع فجر ندارد، قبلا طلوع فجر داشت.

[سؤال: ... جواب:] حالا شاید استصحاب جاری کند ولی درست نیست. چون آن استصحاب موضوعش طلوع فجر بود الان دیگه طلوع فجر ندارد.

آقای خوئی فرمودند که به نظر ما هیچکدام از این چهار قول درست نیست. قول درست این است که بگوییم شرع مقدس نماز را بر همه واجب کرد بلااستثناء، ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا، الصلاة عماد دینکم، بنی الاسلام علی خمس الصلاة و الصوم و الزکاة و الحج و الولایة، پایه اسلام نماز است و همین‌طور پایه اسلام روزه است، می‌‌شود گفت اهالی قطب نماز ندارند؟ روزه ندارند؟ ‌پایه‌های اسلام را ندارند؟ خب حالا نگویید حج ندارند آن‌هایی که فقیرند، ‌زکات ندارند آن‌هایی که غلات ندارند، انعام ندارند، آن‌هایی که مریض و پیرند صوم ندارند، ‌خب اهالی قطب هم نماز و روزه نداشته باشند، خب این خلاف ظاهر است. چون در خطابات اخذ شد ان استطعت فحج می‌‌گوییم مستطیع نشدی حج نرو، ‌اگر نصاب زکات رسید نصاب بده خب آنی که نصاب نرسید زکات ندارد. اما ادله صلات ظاهرش این است که الصلاة عماد دینکم.

و لذا آقای خوئی فرموده این‌که ما احتمال بدهیم که اهالی قطب نماز بر آنها واجب نیست، چرا؟ برای این‌که شرط وجوب نماز صبح طلوع فجر است در بلد مکلف و شرط وجوب حاصل نمی‌شود، شرط وجوب نماز ظهر زوال شمس است در بلد مکلف، ‌این شرط حاصل نمی‌شود و همین‌طور غروب شمس برای نماز مغرب و عشاء در بلد مکلف و این در قطب حاصل نمی‌شود، ‌این مطلب قابل گفتن نیست، خلاف امر واضح است که دین منهای نماز دین نیست. و واقعا هم وجدان متشرعی همین را می‌‌گوید. و وجدان متشرعی از همین ادله استفاده شده. الصلاة عماد دینکم، لاخیر فی دین لاصلاة فیه.

[سؤال: ... جواب:] ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا‌ أی مفروضا.

پس یقینا نماز واجب است، ‌یقینا روزه واجب است، کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، ‌بنی الاسلام علی الصلاة و الصوم، خب وقتی این‌جور شد شرط صحت نماز رعایت وقت است، شرط صحت صوم هم رعایت وقت خودش است. آقا! اگر بروید قطب نمی‌توانی شرائط صحت نماز را مراعات کنید پس حرام است بروید.‌ای اهالی قطب! شما در جایی هستید که نمی‌توانید شرط صحت نماز و روزه را مراعات کنید، کوچ کنید! ألم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها؟ بروید جاهایی که می‌‌توانید وظیفه‌تان را انجام دهید. یک روایت داریم شخص رفت جایی که برف بود آب نبود، ‌امام فرمود نرود جایی که یوبق دینه، با این‌که می‌‌خواست تیمم کند. اینجا اصلا می‌‌خواهد نماز را ترک کند در مناطق قطب. خب جایی برود که یوبق دینه؟

این در صورتی که بتواند نرود. اما اگر مضطر است که برود یا مضطر است در مناطق قطب به دنیا آمده و بماند، تکلیف به اداء نماز ساقط می‌‌شود چون قادر نیست. قادر نیست بر اداء شرطش، شرطش وقت است. بیست و چهار ساعت که گذشت قضاء آن نماز بر عهده‌اش می‌آید. حالا بیست و چهار ساعت قضاء پنج تا نماز به عهده‌اش می‌آید. پس بیست و چهار ساعت اول کاری نکند حدودا بعد شروع کند قضاء آن بیست و چهار ساعت اول را بخواند. می‌‌خواهد هم نخواند، می‌‌خواهد جمعش کند یک دفترچه یادداشت بگوید ما مثلا شش ماه سفر سیاحتی به قول آقا طبق آیه فسیروا فی الارض رفتیم قطب شش ماه نمازمان قضاء شد آقای خوئی می‌‌گوید اگر مضطرید بروی، ‌برو ولی باید نماز‌های قضاء را بخوانی و لو در وقت موسع، ما اصرار نداریم همانجا نمازهای قضاء را بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که فریضه فوت شده. مثل فاقد الطهورین می‌‌شود دیگه. ... باید صدق کند فات، صدق کند قضاء. ... چون قضاء محقق نمی‌شود، قضاء موضوعش فوت است. باید فوت محقق بشود، فوت فعلی بشود تا قضاء واجب بشود و بعد که قضاء‌ واجب شد واجب موسع است.

این فرمایش آقای خوئی که ایشان فرموده و مما ذکرنا ظهر که نه تنها رفتن به قطب حرام است رفتن به کره ماه هم حرام است. چرا؟ برای این‌که کره ماه که پانزده روز پانزده روز شب دارد او که روز و شب نیست. قبله‌اش رو به زمین می‌‌خوانی اما او که روز و شب نیست. کره ماه رفتنش حرام شد. رفتن قطب هم حرام شد. آیه سیروا فی الارض هم دلیل نمی‌شود که هر کار خلاف شرعی مرتکب بشویم تمسکا به آیه سیروا فی الارض.

گفت یک آقایی غصب کرده بود خانه ارثی را از برادرش، می‌‌گفتند آخه چرا خانه ارثی برادری را تقسیم نمی‌کنی می‌‌گفت چون حدیث نبوی داریم من سعادة المرء سعة داره. این سیروا فی الارض هم مثل همین می‌‌ماند.

دو اشکال به آقای خوئی می‌‌شود.

اشکال اول: اشکالی است که در تعلیقه عروه بعضی از آقایان ذکر کردند. گفتند آقا! این‌که ما بگوییم حرام است آدم برود قطب این خلاف شریعه سمحه سهله است. این همه خدا امکانات در قطب شمال و جنوب گذاشته. این امکانات را برای کی گذاشته؟ شما می‌‌گویید نروید قطب، هم خلاف شریعت سمحه سهله است هم خلاف این منابع طبیعی است که در قطب است که خدا برای استفاده مردم گذاشته. و لذا نه حرام است قطب برویم و نه حرام است در قطب بمانیم. هر بیست و چهار ساعت تنظیم می‌‌کنیم نماز را و طبق این بیست و چهار ساعت نماز می‌‌خوانیم.

این انصافا مطلب فنی نیست. آقا! اگر حرجی نیست کوچ کردن از قطب، این خلاف شریعت سمحه سهله است که شارع بگوید حق ندارید بروید قطب؟ اگر حرجی نیست افرادی که اهل قطب هستند بیایند بروند اطراف که شب و روز دارد زندگی کنند چه اشکالی دارد شارع واجب کند به آنها این کار را؟ کجا خلاف شریعت سمحه سهله است؟ آخه منابع طبیعی دارد چه ربطی دارد به ما؟ اصلا خدا منابع طبیعی آنجا گذاشته برای این‌که ما نماز را ترک کنیم؟ برویم آنجا نمازمان ترک شود؟

و لذا این جواب اول درست نیست.

جواب دوم که ما می‌‌دهیم می‌‌گوییم ظاهر انصرافی ادله اوقات نماز جایی است که وقت باشد. اقم الصلاة لدلوک الشمس یعنی اذا کان فی بلدک دلوک الشمس. اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر یعنی اذا زالت الشمس اذا وجد زوال الشمس فی بلدک. اصلا دلیل بر شرطیت وقت برای صحت نماز اطلاق ندارد نسبت به مناطق قطب. دلیل وجوب اطلاق دارد، الصلاة عماد دینکم ولی دلیل شرطیت اوقات صلات برای صحت آن، اطلاق ندارد. وقتی اطلاق نداشت چه لزومی دارد اهالی قطب نماز که ما اسمش را می‌‌گذاریم نماز صبح بین الطلوعین بخوانند؟ دلیل نداریم بر این شرطیت.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.